

منبع: مدرسه نویسندگی، آکادمی آکسل اندرسن

● مترجم: پروین محمود ویسی

# پانزده اصل طلائی برای

فقط به سوال کردن اکتفا نکنید، سعی کنید در دفتر یادداشت روزانه یا کاغذ چرکنویس جواب بدهید. با این کار، به خودتان، ناشر، و خوانندگان کمک می کنید.

(۲) به موضوع و مطلبتان عشق بورزید و با آن خودمانی باشید.

آیا می خواهید مقاله ای فنی بنویسید؟ پس درباره چیزی بنویسید که می شناسید. البته متخصصان باتجربه و نویسندگان متون تخصصی باتجربه و نویسندگان متون تخصصی و فنی نیز همه چیز را نمی دانند. اما کسی که فقط به دانش خود بسنده کند زیر پایش زود خالی می شود.

پس سوژه را از «کجا» تهیه کنیم و «چه گونه» در جای مناسب قرارشان دهیم.

کجا: اول در ذهن، دوم در بایگانی (کتابهای تخصصی، مجله ها و مقاله های گردآوری شده و تکه های روزنامه)، سوم در کتابهای مرجع و دائرةالمعارفها، چهارم در تازه های نشر که در کتابشناسی کتابفروشیها می توانید پیدا کنید یا از کتابخانه ها

(۱) پیش از نوشتن اولین کلمه، خوب فکر کنید که چه چیز، درباره چه، به چه منظور، برای چه کسی، و چه قدر می خواهید بنویسید.

نوشتن کار است. بی فایده نوشتن بی معنی است. خیلیها بیش از آنچه می خوانند، می نویسند. حیف زحمت، حیف وقت و حیف کاغذ!

از خودتان بپرسید آیا موضوعی که می خواهم بنویسم قبلاً نوشته نشده است؟ آیا کس دیگری آن را خلق نکرده است؟ آیا من می توانم حرف تازه تری بگویم یا مطلبی تکراری را بهتر بنویسم؟ آیا اطلاعاتم درباره آن بیش از دیگران است؟ به چه منظور و چرا باید بنویسم؟ با این نوشته به چه کسی خدمت می کنم؟ چند کلمه، سطر، صفحه، یا چند جمله بنویسم؟

آیا می خواهید از ماجرائی گزارش تهیه کنید؟ آیا می خواهید تجربه، سرگذشت، حادثه یا قصه ای تخیلی را روایت کنید؟ پس، از خودتان بپرسید چرا باید مطلبی را گزارش یا روایت کنم؟



# موفقیت در نویسندگی

یادداشت بنویسید. کارتهای حاوی دیدگاههای اصلی را در گروهی جداگانه قرار دهید و نظمی منطقی به آنها بدهید. دیدگاههای فرعی را در کارتهای کاغذ یادداشتهای جداگانه (بهتر است از رنگ دیگری استفاده شود) بنویسید. آنها را بر اساس تعلق به گروه اصلی منظم کنید. کارتهای را در ردیفهای مرتب روی هم بگذارید و این کار را آن قدر تکرار کنید تا مجموعه اجزای کارتان به نظمی منطقی دربیاید.

حتماً متوجه شده اید که این نسخه برای نوشته های فنی و تخصصی به کار می رود. اگر می خواهید مطلبی را گزارش یا روایت کنید (داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه های تلویزیونی یا رادیویی یا سایر مطالب) می توانید برای اشخاص (اسامی، روحیات، غرائز، عادات) و برای مکان و رویدادها و حادثه اصلی داستان از کارتهای اصلی استفاده کنید. برای اشخاص و مکانهای فرعی، و وقایع فرعی نیز از کارتهای فرعی استفاده کنید. کارتهای فرعی را مانند کارتهای اصلی مرتب و طبقه بندی

امانت بگیرید (کاربرد این مرجعها فقط محدود به نوشته های تخصصی نیست، اگر تصمیم دارید سرگذشت و زندگی اشخاص را روایت یا گزارش کنید، این مراجع می توانند کاربرد فراوانی داشته باشند).

چه گونه: اول استفاده از ۱۵ اصل طلائی، دوم تحصیل در مدرسه نویسندگی، سوم عشق ورزیدن به نوشتن.

اگر شما با چنین اساسی به کارتان روی آورید و آن را در عمل به کار بگیرید، توانائیتان خودبخود افزایش می یابد.

۳) به اجزای کار و افکارتان نظم بدهید، نقشه ای مانند نقشه راهنمایی و رانندگی تهیه کنید.

تا به حال سوپ سبزی درست کرده اید؟ لوبیا، نخود، هویج، گوجه، گل کلم و... همه را با هم خوب مخلوط می کنند. شما نیز اجزای کار و افکارتان را نظم و ترتیب دهید. چه گونه؟

برای شروع همه مطالب را یکجا بنویسید. دیدگاههای اصلی موضوع را - به هر اندازه که مایلید - روی کارتهای

کنید. پایان این مرحله، پایان مشکلترین بخش «کار نوشتاری» است. حال اتوبیوستان می تواند حرکت کند. تعجب خواهید کرد! درست مانند اتوبوس درون شهری می شود!

۴) برای خودتان بنویسید، بل که برای خواننده بنویسید؛ به عبارت بهتر: ساده بنویسید.

همه ما به زبان خاص خودمان صحبت می کنیم. زبان می تواند ساده (نه پیش پا افتاده) و قابل درک یا علمی و مشکل باشد. زبانهای حد وسط زیادی در این بین وجود دارند که می توانند به شکلی زیبا بدرخشند.

باید خوشحال باشیم که هر کس از شیوه خاصی برای صحبت کردن استفاده می کند و گرنه برای یکدیگر کاملاً خسته کننده می شدیم. با این حال، همه ما یک زبان را برای نوشتن دوست داریم: زبانی ساده و روان، کوتاه، واضح و قابل درک. اگر به زبانی غیر از این یا براساس زبان دیگری بنویسید، بسیاری از خوانندگان را از دست می دهید.

در میان اصول پایه نگارش، اصل سادگی ضربه پذیرترین آنها محسوب می شود. به همین دلیل بسیاری از نوشته ها خواننده نمی شوند و بسیاری از کتابها به گورستان کلمات، جملات و

درواقع همه چیز تعیین کننده بود: عنوان کتاب، اوج داستان، کنجکاوی خواننده و شیوه روایت سرام. موضوع کتاب درباره مسأله ای واقعی است اما سرام واقعیتها را پشت سر هم ردیف نمی کند، چون واقعیتها هزاران بار در عالم حقیقی رخ داده اند. سرام فقط روایت می کند و این همان نیرنگ و نبوغ اوست.

لسینگ - نویسنده و متفکر نابغه - می گوید: «عنوان نباید فهرستی از رویدادهای کتاب باشد. هر چه کمتر وقایع را فاش کند، بهتر است.»

آیا عنوان کتابش - «ناتان خردمند» - از وقایع کتاب خبر نمی دهد؟ آیا عنوان کتاب سرام گوشه ای از مطالب کتاب را فاش نمی کند؟ آیا شهرت جهانی کتاب «آنا کارنینا» اثر تولستوی و «ویکتوریا» اثر هامزون و «خانواده بودن بروک» توماس مان به خاطر انتخاب عنوانشان است؟

ما نمی توانیم برای شما نسخه پیچیم. هیچ کس دیگر هم نمی تواند. اما توجه داشته باشید که فقط اگر نویسنده خوبی باشید، عنوان کتابتان هر چه باشد موفق می شوید. جذابترین عنوان می تواند چرندترین متن را داشته باشد و کسالت آورترین

افکار تبدیل می شوند.

چرا این گونه است؟ اغلب وقتی پشت ماشین تحریر می نشینیم یا قلم را در دستان خود می گیریم، ناگهان حالت طبیعی خود را از دست می دهیم و فراموش می کنیم که خودمان باشیم. بدین گونه، زبان گفتاریمان تبدیل به ریان فصاحت و بلاغت می شود.

آیا براستی نمی شود افکار بزرگ را در قالب کلمات ساده آورد؟ البته که می شود! همه نویسندگان واقعی توانسته اند، شما نیز می توانید؛ به شرطی که با کلمات دست و پنجه نرم کنید، نه این که هر چه به فکرتان رسید بلافاصله بنویسید.

آن وقت هنر مشکل (اما قابل فهم) ساده نویسی شروع می شود. مشکل است. باور نمی کنید؟ پس حرف شوپنهاور را قبول کنید: او می گوید: «هیچ کاری مشکلتر از این نیست که مهمترین افکار را به زبانی قابل فهم برای همه بیان کرد.»

۵) عنوان می تواند مانند آهنربا باشد، شروع باید به چشم بیاید.

عنوان، آهنربا باشد؟ آیا «خدایان، گورکنها و دانشمندان» عنوانی که سرام برای کتابش انتخاب کرد، همچون آهنربا بود؟ یا مانند برگ برنده بخت آزمایی، شانس آورد؟

عنوان نشاط آورترین متن را در پی داشته باشد. اما به طور عام، هر آنچه تاکنون درباره نوشته خوب گفته ایم درباره عنوان هم صدق می کند. پس، عنوان باید ساده، کوتاه، و واضح باشد.

برای نوشتن مقدمه نیز همین طور عمل کنید. اگر مطلب فنی - تخصصی می نویسید، سرعت آنچه را که خواننده انتظار دارد، جلوی چشمش قرار دهید. جملات متن باید کوتاه، ساده، و واضح باشند. خواننده را متعجب کنید! بگذارید احساس کند تکخال حکم را در دست دارد و اوست که باید بازی را شروع کند.

اگر حادثه یا پیشامدی را تعریف می کنید، مکان و موضوع داستان را بگویند (چه گونه و چرا ماجرا روی داده است)

اگر می خواهید رمان یا حماسه ای را روایت کنید یا جمله ای حادثه اصلی داستان را بنویسید (مثال: «جنگ و صلح تولستوی» و «خانواده بودن بروک» توماس مان)

۶) فقط انگشتانمان را به کار بیدارید. بل که از سه حواس پنجگانه آن استفاده کنید

شما می توانید ببینید، بشنید، لمس کنید، بو کنید و بکشید. خوانندگان شما هم همین حسها را دارند. بسیاری از نویسندگان این واقعیت را فراموش می کنند

نویسندگان تهیدست، خوانندگان تهیدست! زبان آلمانی - یکی از غنیترین زبانهای دنیا - بیش از ۵۰۰۰۰۰ واژه مختلف دارد. با این واژه‌ها می‌توان تمام احساسات را بیان کرد.

این واژه‌ها، واژه‌های شما هستند، واژه‌هایی برای خوانندگان. واژه‌ها را بیابید و برای تهیه غذایی خوشمزه آنها را بپزید، بجوشانید، کباب کنید، سرخ کنید، روی شعله ملایم بگذارید، برشته کنید و روی میز بچینید و بیارائید!

در این زمینه طبعاً قواعد و قوانینی برای یادگیری وجود دارد اما در این فرصت کوتاه مجال پرداختن به آنها نیست. دو مثال برای شما انتخاب کرده‌ایم که مفهوم احساسات پنجگانه انسان را می‌توان در آنها یافت:

از «یان یوبل از ورشو» اثر لوتیزه راینر:

«روزهای بعد آرام سپری می‌شد. هوا دوباره تابستانی شده بود. درخت فلکس که دیگر پژمرده شده بود، به خود تکانی داده بود و از نو می‌درخشید. از وجودش سراپا افتخار می‌کردیم. فلکس از این سر باغ تا آن سر باغ در دو ردیف چپ و راست راه میانی با انبوهی از رنگهای سرخ، بنفش، سفید پشت سر هم، با شکوفه‌های درشت، نصف بلندای قد آدم و باشکوه و ابهت هر

قرار باشد از هر هفت کلمه یک کلمه خارجی باشد، خواننده ممکن است در تسلط شما بر زبان مادری شک کند.

یقیناً شما نیز نویسندگانی را می‌شناسید که مانند طاووسی پر گشوده، به خود می‌نازند که کتابهایشان را بدون در دست داشتن واژه‌نامه خارجی نمی‌توان خواند. این افراد نویسنده نیستند، بل که خودنما، لافزن و منقلبند. جای این نوشته‌ها در سطل آشغال است.

چند جمله یکی از کتابهای جامعه‌شناسی را (از ذکر عنوان صرف‌نظر می‌کنیم) انتخاب کرده‌ایم که اکثر مردم از درک آن عاجزند: «ابتدا باید تنوع در تئوری آیدن تیتی این تیپ تئوریا در رابطه با مفهوم کلی امپلیکیشن، اسکچ شود.»!

یا: «در عین حال باید با این مجموعه عوامل پرسرف - رسترکتیف، با استدلالهای افسینسی منطقی و البته غیرمنطقی، تئوری دموکراسی را اکسپسیف و تشریح کرد.»!

این کتاب در چهارصد صفحه تألیف شده است. فکر نکنید بدترین نوع جملات آن را انتخاب کرده‌ایم؛ اینها فقط مثالهای کوچکی از متون علمی غیر قابل درکند.

براستی این متن، متنی علمی است یا فقط ظاهری علمی



چه نامتر امتداد یافته بود. سراسر تابستان، مردم می‌ایستادند و از جلال آن متحیر می‌شدند. بسیاری دیگر از آن روی می‌آمدند تا از نزدیک سیر نگاه کنند و عطر شیرین و سکرآور آن را که باد با خود به هر جای می‌برد، استشمام کنند...»

و از «دفتر یادداشت» اثر سامرست موم:

«جنگل کاج آرام و خنک بود و با احساسات من هماهنگ. ساقه‌های بلند، صاف و باریک، چون دکل کشتی، بوی مطبوع و ملایم، هوا اندکی شرجی و مه‌ارغوانی چنان لطیف که فقط همچون نسیم گرم قابل احساس بود؛ همه آنها به من آرامشی حیرت آور می‌داد. نرگ و سبک از روی برگهای سوزنی و قهوه‌ای می‌گذشتم. هوای عطرآگین وجودم را سرشار از خماری و مستی می‌کرد.»

متوجه شدید که منظور از به کارگیری تمام پنج احساس خود و خواننده چیست؟

دلرسد نشوید. شما هم می‌توانید این هنر را بیاموزید (البته در صورتی که آموزش لازم را ببینید و دقیقاً راهنمایی شوید).

(۷) از واژه‌های خارجی استفاده نکنید، خوانندگان سپاسگزار می‌شوند.

شکی نیست که شما کلمات خارجی را می‌شناسید اما اگر

دارد؟ شاید به قول امروزیها «نشانی از خودنمائی» باشد. نه می‌دانیم و نه می‌خواهیم که بدانیم. اما این را می‌دانیم که اگر این کتاب را با زحمت زیاد به زبان آلمانی ترجمه کنیم، کتاب بسیار کوچکتر (و در مجموع حدود هفتاد یا صد صفحه) می‌شود. این نتیجه‌گیری خیلی بد است (البته منظور این نیست که باید تمام کلمات خارجی را دور ریخت. به قول معروف نه به آن شوری شور، نه به این بی‌نمکی!) اما بسیاری از کلمات خارجی را همه می‌شناسند. پس با خیال راحت می‌توانید از این نوع کلمات استفاده کنید.

نکته دیگر این که به کارگیری این کلمات، بعضی مواقع به نفع خودتان و خوانندگان است. چه طور؟ این را هم یاد خواهید گرفت.

(۸) از توضیح اضافی خودداری کنید

توضیحات اضافی باعث خستگی خواننده می‌شود. اگر می‌خواهید حرفی بزنید مستقیماً اصل مطلب را بگویید.

از خودکار قرمز برای حذف جملات و کلمات غیر ضروری استفاده کنید. هر جا مطلبی به نظرتان زائد می‌رسد، دورش را

خط قرمز بکشید. لودویگ راینر - یکی از بزرگترین استادان - چنین مثال می‌آورد:

«جولیوس سزار نگفت: بعد از شرفیابی موفقیت آمیز و پررسمی اوضاع و احوال، کسب پیروزی میسر شد. بل که او گفت: آدمم، دیدم، پیروز شدم.»

در ضرب المثل نمی گوئیم: اگر اسمی از حضور شیطان برده شود، ممکن است خطر آمدنش زیاد شود. می گوئیم: اگر اسم شیطان را بیاوریم، پشت در حاضر می شود.

با مطالعه روزنامه ها، مجله ها، کتابهای علمی و گوش دادن به برنامه های رادیو و تلویزیون متوجه صحبت های تکراری و زائد فراوانی می شوید. خودکار قرمز در این مواقع کاربرد فراوانی دارد: فقط کافی است خط بکشید. لطفاً این کار را انجام دهید! با هر خطی که دور کلمات و جملات زائد می کشید، هدیه ای به خوانندگان می دهید. خودتان نیز متعجب می شوید که متن چه زبان ساده و خواندنی ای پیدا می کند. زبانی که خواننده همانند زبان مادری اش از آن لذت می برد.

اگر با این زبان بنویسید، خوانندگان (حتی روشنفکران) علاقه مند می شوند که مطالب بیشتری از شما بخوانند.

(۹) آنچه می نویسید، باید نفس بکشد.

می نویسید برای این که خواننده شود، این طور نیست؟ پس تک گوئی نکنید. خواننده دوست دارد وقتی درباره رشته ای

بعضی دیگر را به خودتان وا گذاشتیم. دقت کنید که در بیان این اصول چند علامت سوال را به کار برده ایم، و چند بار از ضمیرهای «شما» و «تان» استفاده کرده ایم؟

دستان را روی قلبتان بگذارید. برآستی این روش، نظرتان را جلب نکرده است؟ آیا این اصول، خشک و بی جانند؟

اصل، مانند فرمان است. می توانستیم مختصر و مفید و با بالا بردن انگشت اشاره «ده فرمان» را با لحنی آمرانه بگوئیم اما ما حکمران و معلمی نیستیم که انگشت اشاره اش را بالا گرفته است. ما نمی گوئیم «تو باید... تو نباید...»

شما مجبور به انجام هیچ کاری نیستید. اصل مطلب این است که شما می خواهید نوشتن را بیاموزید، ما نیز می خواهیم به شما کمک کنیم. از این رو، با یکدیگر حرف می زنیم.

لسینگ، یکی از اساتید پر خواننده مکالمه بود. کتاب «آنتونی گوتزه» را بخوانید! چنان پیش می رود که انگار به مباحثه ای جنجالی در مجلس گوش می دهید: خطابه ها، فریادها، اعتراضها و مخالفتها، سوال پشت سوال، جواب پشت جواب. شما لسینگ و شخص مورد خطابش - گوتزه بیچاره - را زنده رو بروی خود می بینید، در حالی که فقط مشغول خوانندید.

این همان زندگی کردن و نفس کشیدن است. این، نوشته ای زنده و جاندار است.

(۱۰) کلمات را چنان در جای خود بنشانید که انگار واقعاً نشسته اند.

اصلی ساده و بدیهی، حق با شماست. اما بندرت می توان از این بند تا انتها پیروی کرد. کمتر کسانی موفق شده اند که آن را کاملاً اجرا کنند (تقریباً هیچ کس). شما نیز زمانی می توانید موفق شوید که بسیار کار کنید و هر جمله راده بار یا بیشتر تغییر دهید و خیلی از جملات را دور بریزید.

شما هنوز توماس مان نشده اید، ما هم برنده جایزه نوبل را تعیین نمی کنیم. توماس مان جملات مجزا را کنار هم می نوشت. در عین حال این رشته از جملات مانند تصاویر بدون توضیح روزنامه ای، خواندنی بود.

بار دیگر صحبت های شوپنهاور را بشنوید:

«یکی از اصول اساسی در نوشتن، این است که انسان در آن واحد و به طور مشخص، فقط به یک نکته فکر کند، نه این که همزمان به دو موضوع یا بیشتر فکر کند. آلمانیها افکارشان را در هم می پیچند و به تسلسل باطل می پردازند. چون به جای این که، یکی پس از دیگری، به مسائل مختلف بپردازند، می خواهند یکدفعه شش مسأله را بیان کنند!»

تخصصی و خشک مطلبی می خواند، مورد خطاب واقع شود. حتی وقتی مطلبی آموزشی می خواند، می خواهد سرگرم شود. مطالب توضیحی و آموزشی نیز باید سرگرم کننده باشند.

از این که مورد خطاب قرارتان می دهیم و سرگرمتان می کنیم، خوشحال نیستید؟ شما نیز باید با خواننده صحبت کنید و با او گپ بزنید.

یعنی چه؟ یعنی نوشتن مکالمه ای دوطرفه با خواننده است. اگر این طور نباشد پس لابد برای کشوی میز و سطل آشغال می نویسید.

ولتر می گوید: «غیر از نوشته کسالت آور، انسان مجاز است هر مطلبی بنویسد. آشپز خوب می تواند از سنگ هم غذایی خوشمزه درست کند.»

اصل طلای ۳ را به یاد می آورید؟ غذا باید به دهان خواننده مزه بدهد نه شما. وقتی کاغذ سفید بی گناه را در دست می گیرید، این جمله را بارها در ذهنتان تکرار کنید.

توجه کرده اید که چه قدر شما را در بیان این اصول طلای طرف خطاب قرار دادیم؟ و از اولین سطر چه قدر با شما گپ زدیم؟

ما با شما صحبت می کنیم نه برای شما. از شما سوالهای بی شماری پرسیدیم. به بعضی از آنها جواب دادیم و جواب

همه جملات کوتاه شده از نظر عقلی (کارتهایتان را فراموش نکنید) یا هم ارتباط دارند؟

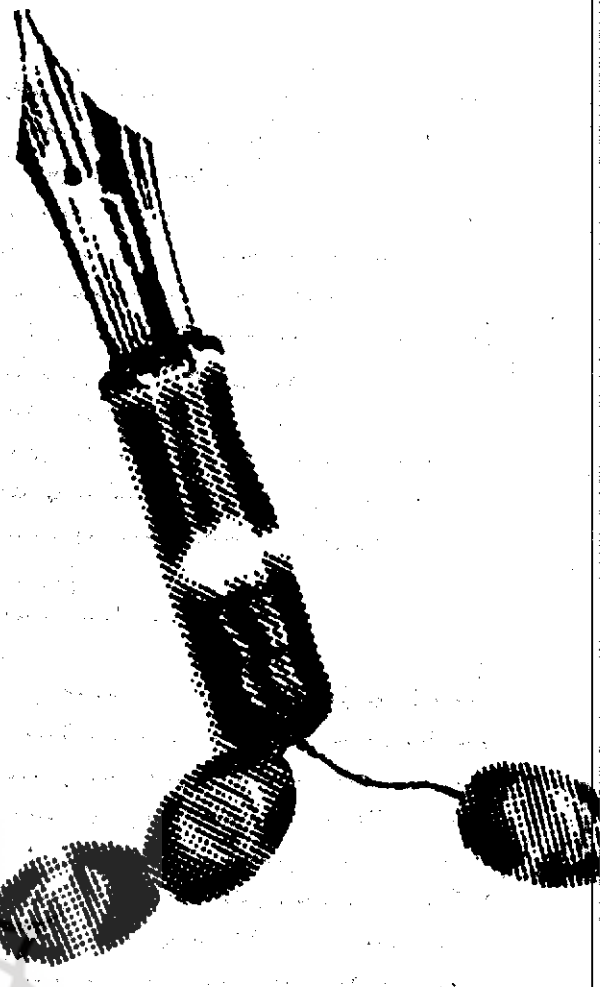
برای خواننده بسیار خوشایند است که بندها یک یا دو سطر باشد. بهتر این است که همیشه ذهن خواننده را به مطلبی تازه - فقط به یک سوال - معطوف کنید.

خب، بعد از کوتاه و تقسیم کردن بندها، نوبت مهمترین کار است: هر بند را یک یا دو بار بخوانید. آیا نکته قابل چشمپوشی ای باقی نمانده است؟ مطمئن باشید که خوانندگان دیدی بسیار انتقادیتر از شما دارند. از این رو، هر بندی را که شما حذف نکرده اید، آنها دور می ریزند! پس هر آنچه را خواننده می تواند حدس بزند، دور بریزید. خواننده از خواندن بندهای زائد خسته می شود.

۱۲) در به کارگیری کلمات، خسیس باشید. کوتاه کوتاه کوتاه بنویسید.

شوینهاور می گوید: «کسی که قصد دارد به دنیای پهناور سفر کند، نباید بار زیادی با خودش حمل کند.»

بار اضافی به چه چیزی می گویند؟ هر بخش، هر پاراگراف، هر جمله و هر حرف قابل حذف، بار اضافی است. لودویگ راینر هم در این باره می گوید: «هنر دور انداختن، کار



ساده ای نیست. «خب، پس به جنگ هر عبارت اضافی و هر صفت غیر ضروری بروید. به جای نوشتن کلمات غیر ضروری از یک کلمه با بار کاربردی استفاده کنید. مانند: همانطور که همه می دانند، و...»

شاید بندرت بتوان جمله ای پیدا کرد که در اولین یا دومین (یا حتی سومین) پیش نویس، نیازی به کوتاهتر شدن نداشته باشد؛ و بندرت ایده ای را یافت که از طریق کوتاهتر شدن، واضحتر بیان نشود.

۱۳) مسلم است که باید واضح بنویسید. تولستوی می گوید: «خوب فکر کنید که چه می خواهید اما طوری فکر کنید که هر کلمه ای انتهائی قابل درک باشد. اگر زبان واضح و روان باشد، نمی توان بد نوشت.»

درباره آلمانیها می گویند: «در هیچ کشوری به اندازه آلمان مطالب غامض و پیچیده و نامفهوم نوشته نمی شود.» و باز می گویند: «آلمانیها توان و اراده واضح نوشتن ندارند.» مشکل ناتوان بودن، قابل حل است. به طور قطع انسان آنچه را نمی داند، می تواند یاد بگیرد. اما بی اراده بودن، خیلی بد است. به نظر ما کسانی که پیچیده می نویسند، می خواهند دیگران متوجه نشوند که حرفی برای گفتن ندارند.

دو فرض را در نظر بگیریم: اول این که واضح نوشتن به زبان آلمانی مشکل است، بسیار مشکلتر از مثلاً زبان فرانسه. دوم این

ما نیز وقتی باعجله چیزی می نویسیم یا دیکته می کنیم، جملاتمان از فرط شتاب درهم و برهم می شود. اشکالی ندارد؛ پس خودکار قرمز به چه کار می آید؟ بسیاری از مواقع نیز جملات مجزای بسیاری می نویسیم که بعداً آنها را خط می زنیم، چون دستنوشته های اولیه تقریباً خیلی طولانی می شود اما نه به این معنی که یکدفعه صد و هشتاد درجه بچرخید و نوشته هایتان مانند اخبار روزنامه ای خلاصه بشود.

اندازه جملات قاعده ای کلی ندارد. جملات بیسمارک در «افکار و خاطرات» به طور متوسط ۳۴ کلمه، بل در «بیلیارد در ساعت نه و نیم» ۳۱ کلمه و فریش در «شتیلر» ۱۹ کلمه است. بهتر است جملات شما بین ۱۵ تا ۲۰ کلمه داشته باشند. (۱۱) از خودکار قرمزتان برای کوتاهتر کردن متنها استفاده کنید.

نقشه نوشتاری بر اساس بند طلایی ۳ را به خاطر می آورید؟ ایستگاههای این نقشه، فصلهای نوشته است اما میان این ایستگاههای اصلی (یا فصلهای اصلی) ایستگاههای کوچک زیادی (بندها) هم وجود دارند. شما همچون راننده اتوبوس نیازی به توقف در این ایستگاهها ندارید اما خوانندگان نیاز دارند گاه گاهی نفس تازه کنند، و خستگی چشمها را به در کنند.

اصل پایه ای ما چنین است: سعی کنید روی هر بندی که بیش از ۱۲ یا ۱۴ سطر دارد، خط بکشید. از خودتان بپرسید آیا



که زبان مشکل، فکر کردن را هم مشکل می کند. اما فقط کسی که واضح فکر می کند، می تواند واضح بنویسد.

مبهم و غیرواضح بودن عبارت، همیشه و همه جا نشانه ای بسیار بد است. چون از ۱۰۰ مورد ۹۹ مورد آن به دلیل مبهم بودن تفکر است. آنچه را که انسان قادر به فکر کردن درباره آن است می توان در همه جا با کلماتی واضح، جامع و تک مفهومی بیان کرد. کسانی که با عبارتهای مشکل، مبهم و چندپهلوی کلمات را کنار هم قرار می دهند خودشان هم درست نمی دانند که می خواهند چه بگویند. آنها فقط تصویری مبهم از ایده ای را در ذهن دارند و اغلب می خواهند از خودشان و دیگران پنهان کنند که حرفی برای گفتن ندارند.

ما و بسیاری دیگر معتقدیم هر کس بتواند خوب صحبت کند، می تواند خوب هم بنویسد. اما اشتباهتر از این، سخنی پیدا نمی شود. بنگس، کسانی که بسیار خوب صحبت می کنند، اغلب بسیار بد می نویسند.

با نتیجه هم عقیده ایم: «وقتی ابتدا سیکمان را تصحیح کردیم، و به عبارت دیگر: بهتر نوشتن را یاد گرفتیم، آن وقت یاد می گیریم که واضح فکر کنیم و واضح صحبت کنیم». ما دلیل اصلی غامض و غیرقابل فهم نوشتن را اشتباه درک کرده ایم. تا زمانی که در تفکرمان سست هستیم و سبکی آشفته داریم، نمی توانیم خوب نوشتن را یاد بگیریم.

۱۴) با گوشهایتان بنویسید. یعنی چه؟ با گوش نوشتن، یعنی نوشته خود را با صدای بلند بخوانید؛ آن وقت متوجه می شوید که کجای نوشته ناهموار

است. راه بهتر این است که آنچه را نوشته اید، روی نوار ضبط کنید. نوشته و نوار را چند روزی، حداقل یک هفته، کنار بگذارید. به نوار و نوشته دست نزنید. سپس بدون این که نوشته را جلوی دستتان قرار داده باشید، یک، دو یا سه بار به نوار گوش دهید. بعد از آن، نوار و نوشته را با هم مقایسه کنید.

خودتان هم متوجه می شوید که چه قدر برای خودکار قلمزنان کار پیدا شده است. مطمئناً ناهمواری کار را بدون بهره گرفتن از این «حقیقه» متوجه نمی شوید.

۱۵) نکته پایان نمی یابد.

نظریه های متفاوت دو استاد نویسندگی را نقل می کنیم (از آوردن اسم آنها صرف نظر می کنیم)، یکی می گوید: «ساده ترین بخش، نوشتن قسمت پایانی است». دیگری می گوید: «پایان مشکلتر از آغاز است.»

کدام یک درست است؟

هر دو.

وقتی متنی تخصصی یا فنی می نویسید، نوشتن پایان آن مشکل نیست. معمولاً کافی است با استفاده از نوشتن جمله واضح و مؤثر جمع بندی کنید. بعضی مواقع هم با استفاده از چند جمله مختصر و مفید به پیشرفتهای احتمالی آینده اشاره کنید. نوشتن پایان مطلب، وقتی مشکل است که مطلبی را روایت می کنید.

سخن پایانی ما این است: پایان نوشته های نویسندگان بزرگ را مطالعه کنید. نیازی به ذکر اسامی آنها نیست، چون در طول دوره نویسندگی اسامی آنها را به اندازه کافی می شنوید و می خوانید. □

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی